

چرخ

ازینى هریس | محمد منعم | نهایشنامه‌های بیدگل: اروپایی (۱۹) | 

انتزربیدگل

| برندهٔ جایزهٔ فرینج فرست (Fring First) از جشنوارهٔ ادینبورو | ۲۰۱۱ |

| برندهٔ جایزهٔ سازمان عفو بین‌الملل و آزادی بیان | ۲۰۱۱ |

چرخ |
زینی هریس |
ترجمه محمد منعم |
ویراستار: مرتضی حسین زاده |
نمونه خوان: شیرین افخمی، مهرداد اصیل |
صفحه آرایی: آلا شوپز |
مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش نصاعدیان |
مدیر تولید: مصطفی شریفی |
چاپ اول ۱۳۹۷ | تهران | ۱۰۰۰ نسخه |
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۰۶-۶۹-۲ |

Bidgol Publishing co. |
استریدیکل |

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷ | تلفکس: ۲۸۴۲۱۷۱۸ |
فروشگاه | تهران | خیابان انقلاب | بین ۱۲ فروردین و فخرآزی | پلاک ۱۳۷۴ |
تلفن فروشگاه: ۱۷ ۳۶ ۹۶ ۶۶ ، ۴۵ ۳۵ ۴۶ ۶۶ | تلفکس: ۱۶ ۳۶ ۹۶ ۶۶ |

bidgolpublishing.com |

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. |

هرگونه اجرایی از این نمایشنامه منوط به اجازه رسمی از مترجم یا ناشر است. *

* یادداشتی در مورد حقوق مادی و معنوی این اثر:

اجرای نمایشنامه های چاپ شده، بدون کسب اجازه از مترجم و ناشر، به کاری معمول در تئاتر ایران بدل شده است؛ این کار بیشتر اوقات با تغییر جزئی در ترجمه و دست بردن در آن صورت می گیرد و هدف و نتیجه آن کتمان حقوق معنوی و مادی صاحبان اثر، و توهین به مخاطبان و نپذیرفتن هیچ گونه مسئولیت حرفه ای است.

برای مترجمان بسیار پیش می آید که بدون چشم داشت مادی اجازه اجرای اثر را بدهند، به خصوص برای همراهی با اجراهای شهرستان ها و دانشجویان، اما بی شک همه آنان خواستار رعایت حقوق معنوی خود (ذکر نام مترجم) در هر اجرایی هستند.

بنابراین، نشر بی دگل استفاده بدون اجازه از ترجمه های نمایشی اش را، اعم از اجراهای رسمی کوچک یا بزرگ، به ویژه در تئاتر تهران و جشنواره ها، اقدامی غیر قانونی قلمداد می کند و از طریق مراجع مربوط موضوع را به حد پیگیری خواهد کرد.

معرفی نویسنده |

زینی هریس، چهل و پنج ساله و متولد آکسفورد، بزرگ شده اسکاتلند است. در دانشگاه آکسفورد لیسانس جانورشناسی گرفت و سپس برای فوق لیسانس در دانشگاه هال، کارگردانی تئاتر خواند. او اینک نمایشنامه و فیلمنامه می نویسد و کارگردانی تئاتر می کند. از جمله نمایشنامه هایش: **به هنگام طلوع ملاقاتم کن**، ۲۰۱۷، **یک شماره**، ۲۰۱۷، **اورستیا: این خاندان ناآرام** (برنده جایزه بهترین نمایشنامه از انجمن منتقدان تئاتر اسکاتلند، ۲۰۱۶)، **چطور نفیستو نگه داری** (برنده جایزه بروین لی، ۲۰۱۵)، **پیغام روی ساعت**، ۲۰۱۲، **چرخ**، ۲۰۱۱، **تابلو**، ۲۰۱۰، **باغ**، ۲۰۰۹، **سقوط**، ۲۰۰۸، **انقلاب**، ۲۰۰۵، **نیمه زمستان**، ۲۰۰۴، **بلبل و تعقیب**، ۲۰۰۱، **دورتراز دورترین چیز**، ۲۰۰۰، که بیشترین جوایز را در میان دیگر نمایشنامه هایش از آن خود کرده است و **بازخم های بسیار**، ۱۹۹۹. او همچنین اقتباس هایی از **گرگدن اوژن یونسکو**، **خانۀ عروسک هنریک ایبسن** و **دوشیزه جولی آگوست استریندبرگ** نوشته که به ترتیب در سال های ۲۰۱۷، ۲۰۰۹ و ۲۰۰۶ اجرا شده اند. او برای رادیو و تلویزیون نیز می نویسد و اکنون از اعضای رویال کورت، کمپانی رویال شکسپیر و تئاتر رویال نشنال است.

شخصیت ها

| | |
|------------|--|
| Beatriz | بناتریس (زنی از شمال اسپانیا) |
| Rosa | رزا (خواهر بناتریس) |
| Pedro | پدرو (کارگر مزرعه محلی) |
| Juan | خوان (کارگر دوم) |
| Tomas | توماس (نامزد رزا) |
| Sergento | سارجنتو (گروهبان) |
| Colline | کالین (متهم) |
| Moreno | مورنو (وکیل) |
| | یک دختر |
| Rossignol | راسینیول (یک طبیعت‌گرا) |
| Blandine | بلندین (زنی بر آتش) |
| | یک پسر |
| | مادام (همسر یک دکتر) |
| | یک زن (گرفتار در سیم خاردار) |
| | یک بچه |
| Jacques | ژاک (یک سرباز فرانسوی) |
| Pierre | پی‌یر (دوست ژاک) |
| Hanna | هانا (زنی از مِتر) |
| | پسر نوجوان هانا |
| Jozka | یوزکا (مسئول بلیت خطوط راه‌آهن سریع‌السیر اروپایی) |
| Thi | تای (یک زن ویتنامی) |
| Hancock | هانکوک (یک تفنگ‌دار نیروی دریایی آمریکایی) |
| Glennister | گلنیستر (افسر مافوق هانکوک) |
| Xuan | ژوان (همسر تای) |
| Farshad | فرشاد (مردی در صحرا) |
| Clement | کلمنت (یک پیرمرد) |
| | غلامان و ملازمان مسلح |

| یک | | جنگک ها |

(دهکده ای آرام در شمال اسپانیا.
اواخر قرن نوزدهم است؛ دامن ها بلند و پف دار.
جلوی خانه ای کوچک، حیاطی بزرگ است.
بالای حیاط انبوهی از درختان تاک.
زنی، بثاتریس، تکه ای پارچه و لگنی پُر از آب با خود می آورد.
تکه پارچه را برمی دارد و میز را تمیز می کند.
بثاتریس زیباست، اما امروز روز گرمی است و کارهای سخت در پیش.
او پارچه را می چلانند و باز تمیز می کند.
هر وقت که از تمیزکاری راضی شد، ملحفه سفید بزرگی را برمی دارد
و روی میز پهنش می کند.
گوشه هایش را می کشد و پهن می کند.
کناره هایش را تا می کند و تو می دهد.
ملحفه لکه دار است و یک سوراخ دارد.
او تلاش می کند ملحفه را جابه جا کند تا سوراخ آن کمتر معلوم باشد؛
اما واقعاً نتیجه مطلوبی ندارد.

هر جور حساب کنیم، ملحفه کهنه و مندرس است.
 بناتریس داخل خانه می‌رود و پارچ آبی می‌آورد. آن را روی سوراخ
 ملحفه می‌گذارد.

چند حلقه گل به درختان تاک آویزان می‌کند.
 زنی دیگر، رزا، وارد می‌شود.
 رزا چند سالی جوان‌تر از بناتریس است و زیرپوش زنانه بر تن دارد.
 رزا روی یک صندلی می‌نشیند.

بناتریس: حاضر نیستی؟

رزا: خیلی گرمه.

باید بخوابیم. باید طاق باز تو سایه دراز بکشیم.

بناتریس: کلاً دو ساعت وقت داریم.

رزا: می‌دونم.

اون پارچه رو بده.

بناتریس: کشفه، همین الان می‌زو باهاش تمیز کردم.

رزا: خب پس، آب رو بده.

(بناتریس پارچ آب را به رزا می‌دهد.)

رزا مقداری آب کف دستش ریخته و پشت گردنش می‌ریزد.

خودش را خنک می‌کند.

تو هم یه خرده می‌خوای؟

بناتریس: نه.

(بناتریس به مرتب‌کردن میز ادامه می‌دهد.)

رزا مقداری آب برشانه‌ها و سینه‌هایش می‌ریزد.)

رزا: آب لیمو رو همون جوری که گفتم استفاده کردم.

(دامنش را بالا می‌دهد تا نگاهی به پاهایش بیندازد.)

فکر نکنم اثر کرده باشه. هنوز مٹ چی سیاهه.

ببین.

پاهام این قدر موداره عنکبوت ها توش لونه کرده ن.

بئاتریس: همه زن ها مودارن.

رزا: البته، یه خرده موقشنگه. زن ها باید یه خرده موداشته

باشن، اما آخه مٹ من؟ تازه بازو هام هم مٹ پاهامه.

اون فکر می کنه من دوست داشتنی ام، فقط چون

صورت و گردن و سرم رو دیده، خوبه، اما تنم – وقتی

لباس تنم نباشه...؟

بئاتریس: متوجه نمی شه.

رزا: شاید دفعه اول نفهمه، امشب.

امشب این قدر مشتاقه که با هر حیوون پشمالویی هم

ممکنه بره، ولی فردا چی؟ پس فردا چی؟

بئاتریس: قبلاً هم دیده ت.

رزا: تاریک بود.

بئاتریس: پس تو تاریکی بمون.

رزا: کل زندگیم رو؟

به هر حال من هم دل دارم.

بئاتریس: تو رو خدا به.

رزا: می دونم، ببخشید. خفه می شم، جیک نمی زنم.

دیشب نخوابیدم.

بئاتریس: نگران دلت بودی؟

رزا: بگی نگی.

(بئاتریس لبخند می زند.)

نخند.

(بناتریس می خندد.)

بسه. جدی می گم.

بناتریس: وای ترسیدم.

(رزا هم کمی می خندد. تحقیق‌آمیز.)

رزا: کاش می شد لباس تنت باشه و عشق بازی کنی.

بناتریس: تو که می تونی.

رزا: با بعضی هاش.

بناتریس: احتمال زیاد اون هم دقیقاً به همین موضوع فکر می کنه.

احتمالاً تو خونه باباش جلو آینه وایمیسه و درباره قوز

فلان جاش و جوش چرکی پشتش با خودش کلنجار

می ره.

(رزا می خندد.)

اصلاً شما دوتا لنگه همید.

رزا: این طور فکر می کنی؟

بناتریس: کاملاً.

توماس و رزا، بر قلب یکدیگر حک شده اند؛

و مادامی که خورشید آسمان را درمی نوردد، و کشیش

ناقوس را به صدا درمی آورد و امید است آنچه بر ما بهتر

است پیش آید.

(بناتریس تعدادی سبد نان می آورد و آن‌ها را روی میز می گذارد.)

رزا: نمی دونم چطور می تونی این وراون وری، گرمت نیست؟

بناتریس: دیگه باید لباس بپوشی، حاضر شی.

رزا: هنوز زوده.

دوست دارم همین جوری باشم. با تو.

امروز باید گرم‌ترین روز سال باشه، تو این طور فکر نمی‌کنی؟

بئاتریس: شاید.

رزا: دیشب واقعاً هوا گرم بودها!

بئاتریس: امشب گرم‌تر هم می‌شه.

رزا: بسه دیگه.

بئاتریس: فقط نظرم رو گفتم. درباره هوا.

رزا: داری منو دست می‌ندازی.

(بئاتریس به چیدن فنجان‌ها روی میز ادامه می‌دهد.)

مادام کرئول^۱ گفته دو تا مرغ بهمون می‌ده، بهت گفته بودم؟

بئاتریس: نه.

رزا: و جن^۲ هم یه صندلی چوبی.

بئاتریس: یه صندلی چوبی؟

رزا: آره.

بئاتریس: اوه.

رزا: هر چی باشه، یه دونه بهتر از هیچییه.

بئاتریس: گمونم.

رزا: به هر حال هیچ میزی نداریم که صندلیه رو پشتش بذاریم.

شیره یه کم صورتیه.

(بئاتریس نگاه می‌کند.)

بئاتریس: فکر کنم کوزه‌ش کثیف بوده.

رزا: دیروز هم متوجهش شدم.

اگه بزه حالش خوب نباشه –

1. Madam Creole

2. Jan

بناتریس: بزه حالش خوبه.

رزا: می شه بگی از کجا این قدر مطمئنی؟

اگه بزه بمیره و -

بناتریس: من نجات پیدا می کنم.

رزا: توهیچی نداری.

بناتریس: خب می آم سراغت و در خونه تو می زوم.

(بناتریس شیئی برنزی می آورد و پشت میز می گذاردش.)

رزا: اون چیه؟

بناتریس: تو کابینت پیدااش کردم، فکر کنم باید توش شمع بذاری -

رزا: چندش آورده.

بناتریس: مال بابا بوده.

رزا: یعنی ما هم باید ازش استفاده کنیم؟

بناتریس: نه، ولی فکر کردم شاید قشنگ باشه.

رزا: قشنگ؟

بناتریس: با شمع.

رزا: وقتی آفتاب رو داریم دیگه شمع می خوام چی کار؟

بناتریس: خپله خب، عروسی توئه.

فقط فکر کردم -

(بناتریس به آن نگاه می کند.

درست است. چندش آور است.)

چه حیف، می خواستم بدمش به تو.

رزا: بدیش به من...؟

بناتریس: چیز دیگه ای ندارم.

رزا: تو این همه چیز به من دادی.